

پنجره

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۶

DOR: [20.1001.1.27835480.1401.2.7.8.5](https://doi.org/10.27835480.1401.2.7.8.5)

من و تو...
غنچه ی نوپای بهارانیم
اما چه سود...
وقتی خزان عاقبت ماست
از من و تو چه خواهد ماند...
جز تلی از غبار
همیشه مقهور و اسیر چنگ باد
ما آخرین رهروی این دیر پریشانیم
ما تا ابد در قعر این صومعه پنهانیم
ما آخرین،
امید آبادی این سامانیم
اما صد افسوس،
ویرانیم.
از من و تو چه خواهد ماند...
جز پنجره ای که از مهیب روزگار می شکنند
جز غزلی که در میان ماسه ها مدفون است
جز لحظه ای که دیگر نیست.



علیرضا جانی *

از من و تو چه خواهد ماند
جز پنجره ای به سوی دیروز
و مستی خاطره،
در لابه لای ذهن آشفته ی دریا
ما در نهایت عازم این کوی خاموشیم
چون کوکبی اندر میان شب...
بعد از سحرگاه فراموشیم
ما آخرین میراث دار این کویر غم
ما آخرین فریاد این زمین ویرانیم
و سکوت، خاطره ی مشترک ماست